



مکتب قرامطه

وروش آن گروه در پیکار بادشمن

(۸)

گروهی از ایرانیان که برکیش زردشتی باقی بودند سرسختانه بسودخود و بزیران بیگانه میکوشیدند و میخواستند که اندیشه‌ها و عقاید خویش را در افکار توده مردم رسوخ دهند و راهرا بر نفوذ اندیشه‌های بیگانه بر بندند. این گروه را (غباریه) گفته‌اند. گروه دیگر ایرانیان با اینکه دین اسلام را پذیرفته بودند اما ناخودآگاه همان ترانه را می‌سرودند که ایرانیان زردشتی می‌سرودند، زیرا آنان گرچه آیین پیش‌را بدرود گفته و کیش نوین را پذیرفته بودند، لیکن، از هزارها سال، عقاید و آراء و عادات آریائی، متناسب با تراث و ملیت و سرزمین و تاریخ گذشته، در دل‌هایشان رسوخ و نفوذ ورخنه کرده و با گوشت و پوست و رگ و بی و استخوانشان آمیخته بود. اکنون چگونه ممکن می‌بود بایک تحول سیاسی و تغییر حکومت، این روح دگرگون گردد؛ لاجرم گروه مسلمانان - یعنی تازه مسلمانان - در آن زمان ناخودآگاه و خواه و نخواه، بدون اینکه در این امر نیت و قصدی داشته باشند، بسوی ملیت و عقاید کهن خانوادگی کشانیده میشدند زیرا چگونگی اندیشیدن و نوع تفکر و سنخه عقلیت و هوا جس نفسانی، خصائص و خصائلی است تراثی و تاریخی که از تراکم زمان ورخنه و رسوخ تطبیقات کهن و سالخورده ملی ناشی شده و در رگ و پی و مغز و خون ایرانیان (و هر ملت دیگر) باقی مانده و آثار آن تا قرن‌ها و نسل‌ها در افراد برجای می‌ماند. بواسطه این سنخه عقلیت کهن سال آریائی، ایرانیان زرتشتی و مسلمانان با اندیشه و عقلیت خاص، بسوی مقصدی کشانیده میشدند که خود شاید نمیدانستند و شاید نمیخواستند ..

ناگفته نماند که کلمه: (غبار) یا (غبیار) نام نوعی از حساب عملی است. چنانکه قاضی صاعد الاندلسی در کتاب طبقات الامم میگوید: «وما وصل الینامن علومهم

فی العدد حساب الفیاری الذی بسطه ابو جعفر محمد بن موسی الخوارزمی و هو اوجز حساب و اخصره و اقربه تناولا و اسهله ماخذاً و ابدعه ترکیباً و یشهد للسند بذکاء الخواطرو حق التولید و برعة الاختراع» (۱) و معانی درباره نسبت قرمطی میگوید «این نسبت بمذهب مذموم و عقیده خبیث مییاشد، و برخی ایشان را قلمطی (بالام) میگویند. داستان پیدایش قرمطیان چنین است: که گروهی از فرزندان بهرام گور گرد آمدند و بسا ابن المتفیع (در نسخه فوتوگرافی ابن المنقع) و احمد بن الحسین الجراح و عبدالله بن میمون القداح و دیدانی و دیگر سران نامه نگاشتند و بیاد آوردند که چگونه پدران ما از شرق تا غرب جهان را در زیر فرمان داشتند و چگونه شاهنشاهی پارسیان بزرگ و بر جهان فرمانروا و ایرانیان همگی آزاده و بزرگ و سرفراز بودند و اینک چگونه قوم پارس نژاد (ایرانیان) خوار و زبون گردیده‌اند و از آن بزرگان و سران چاره جستند. این واقعه در زمان ابو مسلم خراسانی اتفاق شد، و از نام آوران و مهتران ایران چاره دفع تازیان را می‌خواستند. سران و خردمندان ایران در این باره چنین رأی داده و ایرانیان را بدینگونه رهنمون گردیدند که: ملوک و فرمانروایان عرب (خلفای اموی و عباسی) گروهی مردمان ستمگر میباشند و حقوق فرزندان و خاندان پیامبر خود را نشناخته از راه ستمکاری و نافرمانی و ناسپاسی دستشان را از میراث و جانشینی پیامبر کوتاه گردانیده، بسیاری از بزرگانشان را کشته یا بزنندگان افکنده و به نهب اموال و انواع مظالم در باره آنان دست یازیده‌اند و ملت حقیقی اسلام از کار خلفای عرب در خشم بوده و با آنان در دل سر ستیزی دارند. لاجرم از این رفتار ناستوده خلفای عرب بهره‌ور گردیده شعارها بر پای نمودند و مردم را در پیرامون خویش گرد آوردند و جهان اسلام را بر چهار بخش تقسیم کردند و بهر بخش یک تن از مردان و سران نامور خود را گسیل داشتند تا در آن بخش به تبلیغ به پردازند. حمدان نامی را کوفه روانه نمودند. نخستین کسی که در کوفه باو گروید و او را بسیار یاری داد (ابن قوم مط) - کذاب بوده است، آنگاه سمعی در وجه تسمیه این مرد استثنائی روایت نموده است (۲).

۸- همین مطالب را عیناً و با تفصیل بیشتر، ابن اثیر در تضعیف تاریخ خود نوشته است (۳).

اینک عین قسمتی از گفته‌های ابن اثیر در این باره: «... فاستخلف عمر بن الخطاب فاذل فارس و غلب علی مملکتها ففس علیها المناقون ابالؤلوه فقتله.... فلما یأس اعداء الاسلام من استئصاله (ای الاسلام) بالقوه اخذوا فی وضع الاحادیث الکاذبة و تشکیک ضعف العقول فی دینهم بامور قد ضبطها المحدثون و افسدوا الصبحیح بالتأویل و الطعن علیه فکان اول من فعل ذلك ابو الخطاب محمد بن ابی زینب مولی بنی اسد و ابو شاکر میمون بن دیمان صاحب کتاب المیزان فی نصره الزندقه فالتقوا الی من و تقوا به ان لکل شیء من العبادات باطناً و ان الله تعالی لم یوجب علی اولیائه و من عرف من الاثمه و الابواب صلاة و لا ذکاة و لا غیر ذلك و لاحرم علیهم شیئاً و اباحوا لهم نکاح الامهات و الاخوات و انما هذه قیود للعامة ساقطه عن الخاصة.

و كانوا یظهرون التشیع لال النبی ص لیستروا امرهم و یستملوا العامة. و تفرق اصحابهم فی البلاد و اظهروا الزهد و العباده بغرون الناس بذلك و هم علی خلاقه، فقتل ابو الخطاب و جماعة من اصحابه بالكوفه. و کان اصحابه قالوا اننا نخاف الجند فقال لهم ان اسلحتهم لاتعمأ، فیکن، فلما ابتداء و افي ضرب اعناقهم قال له اصحابه الم تقل ان سیوفهم لاتعمل فینا؟ فقال اذا کان قدار اذاله فما حیلتی؟ و تفرقت هذه الطائفة فی البلاد و تعلموا الشعیذه و النار نجیات و الزور و النجوم و الکیمیاء فهم یحتالون علی کل قوم بما یتفق علیهم و علی العامة باظهار الزهد.

و نشاء لابن دیمان ابن یقال له عبدالله القداح علمه الحیل و اطلمعه علی اسرار هذه النحلة

فحذق و تقدم وكان بنواحي كرخ و اصبهان رجل يعرف بمحمد بن الحسين يلقب بدنجان يتولى تلك المواضع ولد نبأ به عظيمه و كان يبغض العرب و يجمع مساوئهم فسار اليه القداح و عرفه من ذلك ما زاد به مجله و اشار عليه ان لا يظهر ما في نفسه انما يكتمه و يظهر التسع و لا يطعن على الصحابه فان الطعن فيهم طعن في الشريعة .. فاستحسن قوله و اعطاء مالا عظيماً ينفقه على الدعاة الي هذا المذهب فسيره الي كورا الا هو اوز والبصره و الكوفه و طالقان و خراسان و سلميه من ارض حمص و فرقه في دعائه و توفي القداح و دندان ...» (٤) ابن اثير گوید :

«پس عمر بن الخطاب برمسند خلافت و جهانداري بنشت. او قوم پارسيان را خوار گردانيد و بر كشور پارس استيلا يافت. پس ايرانيان كه بظاهر اسلام را پذيرفته بودند و در باطن عمر را دشمن ميداشتند از او سخت درخشم بودند، لاجرم مردی را بنام (ابالؤلؤه) در پنهانی برانگيختند و او عمر را بكشت...» و چون دشمنان اسلام از نابود ساختن اسلام به نيروي شمشير مايوس گرديدند، (پس راه ديگري را در پيش گرفتند و آن راه صلاح بود) پس ايرانيان بوضع احاديث دروغ پرداخته و كسانی را كه از حيث عقل يادين ضعيف و زبون بودند با القاء و روايت مطالبی در امر دين دچار شك و ترديد می نمودند. اين مطالب را علمای علم حديث جمع آوری و تدوين نموده اند. از سوی ديگر اخبار و احكام صحيح و قطعی را بوسيله تأويلات ناروا و با طعن بر آنها غير قابل اعتماد و باطل ميگردانيدند. نخستين كس كه باين كار دست يازيد، مردی بود بنام ابوالخطاب محمد بن ابی زينب مولی بنی اسد و پس از او ابوشاكر ميمون بن ديصان صاحب كتاب (الميزان في نصره الزندقه) بودند اين دو تن بوسائلی كه گفته شد هر كس را كه مورد اعتماد و اطمينان ميديدند باو ميگفتند: هر يك از عبادات داراي ظاهر و باطني ميباشد، خداوند تبارك و تعالی بر اولياء و پيشوايان و بنياد گذاران دين نمازيها زكات و ديگر امور را واجب نكرده و جيزی راهر گر برايشان حرام نكرده است. خداوند برای آنان زناشویی با مادران و خواهران را مباح نموده است. آنان به پيروان خود ميگفتند همه فرائض و واجبات و محرمات قيدهائی است كه فقط برای توده مردم و عوام الناس ميباشد و از پيشوايان و امامان ساقط است. آنان اين مسائل را بوسيله روايت احاديث ساختگی و دروغ و تأويل احاديث صحاح ماهرانه بر پيروان القا کرده و آنان را در امر دين دچار سخت ترين ترديد و تشكيك می نمودند.

آن گروه در آغاز كار، خويشتن را از دوستان خانندان رسول اكرم و از طرفداران ايشان معرفی می نمودند و در زير اين پرده فعاليت ميکردند. همه فرقهها و مسلکها تجلی روح ملی ايراني بوده كه در لباس و اشكال مختلف جلوه گر ميشده است و همه احزاب مختلف شاخه يك درخت بوده و از يك نهال كوچك روئيده شده تا بصورت درختی گشن بيخ و بسيار شاخ بدرآمده. گرچه هر مسلک و هر فرقه و هر دسته بلباسی و داراي اشكال و عناوين و اصول خاص بخود بوده اند، اما في الحقيقه همگی برای رسيدن ب يك هدف كار ميکردند و بسوی يك مقصد می شتافتند. حتی در اعصار يکه آن فرقهها بروز و ظهور و فعاليت ميکردند تقريباً عامه مردم از هدفشان آگاه بوده و بهمين جهت غالباً ميانه اسامی آنها تخليط کرده اند، گاهی همه آن فرقهها را باطنيه و گاهی همه را زنادقه و زماني شعوبيه و گاهی آزاد مردان می خوانده اند.

و نیز ابن اثير در باره كشته شدن مرداويج گوید: «مرداويج یکی از سردارن دلير ايراني بود كه عليه دستگام خلافت قيام كرد و نيروئی عظيم و سپاهی گران تشكيل داد، آرزوی اعاده شاهنشاهی ايران را درس می پروراند. شعائر ملی را یکی یکی زنده ميکرد. اما بدسيسه خليفه عباسی عده از امرای ترك كه در سپاهش بودند و همان وجود آنها در سپاه او اساساً بدسيسه خليفه بود آنها او را در شب جشن آتش سده بقتل رسانيدند

وبعدھا هر کدام در بغداد بمقامی عالی رسیدند .
 باری ابن‌اثیر درباره آرمان بزرگ مرداویج میگوید: «و عمل له کرسیاً من ذهب
 یجلس علیہ و عمل کراس من فضہ یجلس علیہا اکابر قواده و کسان قد عمل تاجاً
 مرصعاً علی صفہ تاج کسری و قد عزم علی قصد العراق والاستیلا علیہ و بنا المدائن و دور
 کسری و مساکنه وان یحاطب اذا فعل ذلك بشاهنشاه ...» (۵)
 ۹ - مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نیز همین مطالب را عیناً یاد کرده
 است، (التنبیه والاشراف) - ص ۳۳۴ - ص ۳۲۹ و همچنین غزالی در کتاب
 «فضائح الباطنیه» و کتاب «القسطاس» و ابن خلدون در تاریخ، و ابن خلکان در
 (وفیات الاعیان) و شهرستانی در (ملل و نحل) و غیر هم . مورخین و همگی
 نویسندگان قدیم متفق میباشند بر اینکه همه فرق باطنیان، قرامطه، شعوبیه، زنادقه و غیر هم
 ایرانیان بودند که برای برانداختن نفوذ و قدرت بیگانه از ایران و اعاده دین و دولت
 زرتشتی فعالیت و کوشش میکرده‌اند . (۶) .

- ۱ - طبقات الامم - قاضی صامد الاندلسی ص ۲۱ .
- ۲ - انساب - سمانی مروزی P. 448-449 چاپ فوتوگرافی لندن
- ۳ - تاریخ ابن‌اثیر - ج ۸ ص ۱۱ - ۱۰
- ۴ - کلبه (زیدان) که تا اینجا از چند کتاب مانند فهرست ابن‌الندیم و غیره یاد شد در برخی
 منابع دیگر دندان بدال آمده است و حتی در همان منابع قبلی گاهی زیدان و گاهی دندان نوشته‌اند .
- ۵ - ایراثیر - ج ۸ - ص ۱۱۴ - ۱۱۳
- ۶ - کتاب شرح المواقف - ج ۲ ص ۲۸۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

تصحیح لازم

در صفحه ۱۲۱ سطر ۵ چشم‌وجان من غلط جسم‌وجان من صحیح است .
 در صفحه ۱۲۱ سطر ۱۹ بی‌شبهات غلط بی‌شبهات صحیح است .